





دوفصلنامه «فلسفه علوم انسانی اسلامی» در چارچوب رسالت‌های  
پژوهشکده علوم انسانی اسلامی دانشگاه قم منتشر می‌شود.  
سال اول / شماره ۱ / شماره پیاپی ۱ / پاییز و زمستان ۱۴۰۴



صاحب امتیاز: دانشگاه قم

مدیر مسئول: مهدی گرامی‌پور

سرمدیر: محمدعلی راغبی

مدیر اجرایی: سید مهدی موسوی

ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر

صفحه‌آرا: اعظم یزدلی

طراح جلد: سیدمحمد ابطحی کاشانی

اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: سید سجاد ایزدهی (استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)، غلامرضا بهروزی لک (استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع))، عباس پسندیده (استاد دانشگاه قرآن و حدیث)، ابوالفتح خالقی (استاد دانشکده حقوق دانشگاه قم)، محمدعلی راغبی (استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم)، سعید فراهانی فرد (استاد دانشکده علوم اقتصادی و اداری دانشگاه قم) و احمد واعظی (استاد گروه فلسفه‌های مضاف دانشگاه باقرالعلوم (ع)).

نشانی دفتر فصلنامه:

قم: بلوار الغدیر، دانشگاه قم، ساختمان کتابخانه مرکزی، طبقه همکف، پژوهشکده علوم انسانی اسلامی

تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۰۳۳۷۳

قیمت نسخه چاپی: ۴۰۰ هزار تومان

نشانی اینترنتی: [phih.qom.ac.ir](http://phih.qom.ac.ir)

پست الکترونیک: [phih@qom.ac.ir](mailto:phih@qom.ac.ir)

- مقالات و مطالب منتشر شده در دوفصلنامه فلسفه علوم انسانی اسلامی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- این دوفصلنامه در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

دو فصلنامه  
فلسفه علوم انسانی اسلامی

| سال اول | شماره ۱ | شماره پیاپی ۱ | پاییز و زمستان ۱۴۰۴ |

## بسمه تعالی

جهت نمایه شدن مجله در پایگاه‌های داخلی و بین‌المللی و ارتقاء در رتبه‌بندی‌ها، از نویسندگان محترم خواهشمندیم با رعایت قوانین و ضوابط مربوطه، ما را در طی این مسیر یاری بفرمایند.

### شرایط اولیه پذیرش مقاله

- مقالات ارسالی به نشریه «فلسفه علوم انسانی اسلامی» نباید قبلاً (به طور کامل یا بخشی از آن، به زبان فارسی یا انگلیسی) در جای دیگری ارائه یا منتشر شده و یا هم‌زمان جهت انتشار به نشریات دیگر ارسال شده باشند.

- در صورتی که مجله، حتی بعد از فرایند پذیرش یا انتشار مقاله، متوجه خطا و اشتباه عمدی یا سهوی نویسندگان در رابطه با مورد فوق یا تعارض با هر کدام از وظایف اخلاقی نویسندگان شود، می‌تواند مطابق قوانین اقدام نموده، مقاله را از مجله حذف کرده و حتی دلیل آن را جهت اطلاع‌رسانی جامعه علمی در قالب نامه‌ای در شماره جاری مجله منتشر کند. علاوه بر اینکه دیگر مقاله‌ای از او پذیرش نخواهد کرد.

- مقالات انگلیسی نباید ترجمه مقاله یا بخشی از مقاله‌ای باشد که نویسنده قبلاً به زبان فارسی (یا زبان دیگری) منتشر کرده است.

- نشریه از پذیرش مقالاتی که نویسنده به طور عمد به آثار پژوهشی خود ارجاع داده (خود استادی)، معذور است.

- نشریه از پذیرش مقالاتی که استنادات و منابع مورد استفاده در آن معتبر نبوده یا با وجود منابع معتبر جدید، بیشتر به منابع قدیمی یا دست دوم ارجاع شده باشد، معذور است.

- در صورتی که مقاله ارسالی، همپوشانی قابل قبولی با مقالات منتشر شده نویسنده/نویسندگان، داشته باشد، نویسنده باید حتماً به مقاله قبلی اشاره کرده و دلایل نوآوری اثر جدید را دقیق تشریح کند، در غیر این صورت، مقاله رد خواهد شد.

- نشریه از پذیرش مقالاتی که عیناً فصلی از کتاب منتشر شده نویسنده یا فصلی از پایان‌نامه او باشد، معذور است.

- در صورتی که نویسنده مقاله در حال ارزیابی یا پذیرش شده در مجله داشته باشد که هنوز منتشر نشده است (یا اخیراً منتشر شده است)، نمی‌تواند مقاله جدیدی به مجله ارسال کند، حتی اگر تیم نویسندگان متفاوت باشد.

- نویسندگان گرامی به هیچ وجه دو مقاله را همزمان برای ارزیابی ارسال نفرمایید. در این صورت مجله حق دارد هیچ کدام از مقالات را برای داوری ارسال نکند.
- با توجه به اینکه همه مقالات فارسی ابتدا در سامانه سمیم نور (برای مقالات فارسی) و در etacitnehTi (برای مقالات انگلیسی) مشابهت‌یابی می‌شوند، برای تسریع فرایند داوری بهتر است نویسندگان محترم قبل از ارسال مقاله، از اصالت مقاله خود از طریق این دو سامانه مطمئن شوند.
- لازم است نویسندگان گرامی، در مقالات انگلیسی، اکیداً از ارجاع به منابع ترجمه شده (از انگلیسی یا عربی به فارسی) پرهیز کنند.
- مجله از مقالات میان رشته‌ای که حاوی مساله‌ای نو باشد استقبال می‌کند.
- مقالات دریافت شده ابتدا توسط هیأت تحریریه مورد بررسی قرار خواهند گرفت و در صورتی که مناسب تشخیص داده شوند، برای ارزیابی به دو نفر از داوران صاحب نظر، ارسال خواهد شد.
- نشریه «فلسفه علوم انسانی اسلامی» در پذیرش یا رد و ویرایش علمی و ادبی مقالات، آزاد است.

### شرایط مقالات استخراج شده از آثار دیگر

چنانچه مقاله مستخرج از:

- \*\* پایان نامه (عنوان کامل، استاد راهنما، تاریخ دفاع، دانشگاه محل تحصیل)
  - \*\* طرح پژوهشی (عنوان کامل طرح، تاریخ اجرا، همکاران طرح، سازمان مربوطه)
- باشد، نویسنده موظف است اطلاعات دقیق اثر وابسته را ذکر کند.

### روند ارسال مقاله به نشریه

- نویسندگان باید فقط از طریق بخش ارسال مقاله سامانه نشریه جهت ارسال مقاله اقدام کنند، به مقالات ارسالی از طریق ایمیل یا ارسال نسخه چاپی ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- برای ارسال مقاله، نویسنده مسئول باید ابتدا در بخش «ارسال مقاله» اقدام به ثبت نام در سامانه نشریه نماید.
- نویسندگان باید همه مراحل ارزیابی مقاله را صرفاً از طریق صفحه شخصی خود در سامانه مجله دنبال نمایند.
- مجله صرفاً پاسخگوی نویسنده مسئول جهت پیگیری وضعیت مقاله بوده و از دادن پاسخ به سایر نویسندگان همکار معذور است.

- تنها کانال ارتباطی رسمی مجله جهت پاسخ گویی به نویسندگان پست الکترونیکی مجله بوده و کانال ارتباطی دیگری ندارد.

### قالب و موضوع مقالات مورد پذیرش

دوفصلنامه فلسفه علوم انسانی اسلامی فقط مقالاتی که حاصل دستاورهای پژوهشی نویسنده و حاوی یافته‌های جدید در موضوعات ذیل است را می پذیرد:

- مبانی و روش شناسی علوم انسانی اسلامی
- رویکردهای رایج به علوم انسانی اسلامی در جهان اسلام
- نقد علوم انسانی متداول
- مدیریت تحول علوم انسانی
- آینده پژوهی علوم انسانی
- نظریه پردازی و نوآوری با رویکرد اسلامی در تولید علوم انسانی اسلامی

\*مجله صرفاً مقالات علمی پژوهشی که به روش تحلیلی نگارش شده باشند را پذیرش می کند. از این رو اکیداً از ارسال مقالات مروری صرف، گردآوری، گزارشی و ترجمه خودداری فرمایید.

فایل هایی که نویسنده مسئول باید زمان ثبت نام در سامانه بارگذاری کند:

- فایل اصلی مقاله (بدون مشخصات نویسندگان)
- فایل مشخصات نویسندگان
- فایل تعهدنامه و عدم تعارض

### حجم مقاله

تعداد واژگان مقاله: بین ۵۶۰۰ تا ۸۰۰۰ واژه

تعداد کلیدواژه ها: ۵ تا ۱۰ کلیدواژه

تعداد واژگان چکیده فارسی: ۱۵۰ تا ۲۰۰ واژه (چکیده باید شامل هدف، تبیین موضوع، روش، نتایج مهم پژوهش باشد)

تعداد واژگان چکیده مبسوط به زبان انگلیسی: ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ واژه

## نحوه درج مشخصات نویسندگان

تعداد نویسندگان مقالات نباید بیش از سه نفر باشد.

اسامی نویسندگان باید در سامانه به طور دقیق درج شود. از نظر مجله تنها اسامی که در سامانه درج شده است به عنوان نویسنده یا نویسندگان مقاله مورد تایید است. در ضمن، اضافه کردن نام نویسندگان به هیچ وجه بعد از ارسال مقاله و پذیرش، نه در سامانه نه در فایل مشخصات نویسندگان امکان پذیر نخواهد بود و تا قبل از مشخص شدن نتیجه داوری نیز در صورتی که تایید و موافقت همه نویسندگان مقاله ارائه شود، امکان حذف نام برخی از نویسندگان وجود خواهد داشت.

مقالاتی که مستخرج از پایان نامه باشند، دانشجو نویسنده اول و استاد راهنما نویسنده مسئول خواهد بود. درج کد ORCID برای نویسندگان الزامی است. برای دریافت این کد از طریق لینک زیر اقدام کنید:

<https://orcid.org/register>

وابستگی سازمانی نویسندگان باید دقیق و مطابق با الگوهای ذیل درج شود:

\*\*\* درج ایمیل دانشگاهی برای دانشجویان و اساتید الزامی است.

### • اعضای هیأت علمی

رتبه علمی (استادیار، دانشیار، استاد)، گروه، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور، پست الکترونیکی

### • دانشجویان

دانشجوی ...، گروه، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور، پست الکترونیکی

### • افراد و محققان آزاد

مقطع تحصیلی، رشته تحصیلی، سازمان محل خدمت، شهر، کشور، پست الکترونیکی

## ساختار مقاله

بدنه مقاله باید به ترتیب شامل بخش‌های ذیل باشد:

### ۱. عنوان

۲. چکیده فارسی (تبیین موضوع/مسئله/سوال، هدف، روش، نتایج)

۳. مقدمه (شامل تعریف مساله، پیشینه تحقیق (فارسی و انگلیسی)، اهمیت و نوآوری پژوهش)

نکته: پیشینه تحقیق در همه مقالات ارسالی الزامی است. حتما باید نوآوری و تفاوت پژوهش ارسالی با

پژوهش‌های پیشین دقیق تبیین شود.

۴. بدنه اصلی (توضیح و تحلیل مباحث)

۵. نتیجه‌گیری  
۶. فهرست منابع.

\*\*\* روش استناددهی این مجله، روش شیوه‌نامه ایران (راهنمای استناد به منابع اطلاعات فارسی و انگلیسی) بر پایه شیوه‌نامه شیکاگو است. لطفاً براساس این روش، استنادات و منابع را تنظیم کنید. لینک دریافت شیوه‌نامه در سایت مجله موجود است.

\*\* در این الگو استناد به منابع درون متنی است:

(نام خانوادگی نویسنده سال انتشار، شماره صفحه)

مثال: (اکبری ۱۳۹۵، ۴۳)

در صورتی که از چند صفحه پیاپی استفاده شده باشد، به صورت مثلاً: ۲۳-۲۵ درج خواهد شد.

مثال: (مطهری ۱۳۷۱، ج. ۱۳: ۲۳-۲۵)

\* از اشاره مستقیم / غیر مستقیم به نام نویسنده / نویسندگان مقاله در متن یا پاورقی خودداری شود.

\* اسامی خاص و اصطلاحات لاتین و ارجاعات توضیحی در پانویس ذکر شود.

\* از نقل قول‌های مستقیم و طولانی پرهیز شود (لازم است حتماً در مقاله مشخص باشد کدام بخش

از متن، نقل قول مستقیم است).

\* نقل قول‌های مستقیم حداکثر تا ۴۰ کلمه در درون علامت نقل قول " " و بیش از آن به صورت

تورفتگی نوشته شود.

\*\* در فهرست منابع:

مقالات:

نام خانوادگی، نام (در ارجاعات انگلیسی نام کامل ذکر شود). سال انتشار. «عنوان مقاله داخل

گیومه». نام مجله (ایتالیک). سال (شماره): صفحات.

مثال:

آیت‌اللهی، حمیدرضا. ۱۴۰۱. «امکانات جدید برون‌گرایی معرفت‌شناختی برای فلسفه دین و مواجهه

با چالش تنوع ادیان». پژوهش‌های فلسفی کلامی (ایتالیک) ۲۴(۹۲): ۵۳-۷۲.

<https://doi.org/10.22091/jptr.2022.7873.2681>

Legenhausen, Mohammad. 2019. "Religious Epistemology and Dialectic." *Journal of Philosophical Theological Research (Italic)* 21: 4358-. [https://doi.org/ 10.22091/PFK.2019.4085.2065](https://doi.org/10.22091/PFK.2019.4085.2065)

\* در فهرست منابع، درج شناسه DOI برای مقالاتی که دارای این کد هستند، الزامی است.

#### کتاب:

نام خانوادگی، نام. سال انتشار. عنوان کتاب (ایتالیک). شهر انتشارات: نام انتشارات.

مثال:

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶. *رحیق مختوم* (ایتالیک). قم: اسراء.

Murphy, Nancey and Warren S. Brown. ۲۰۰۷. *Did my neurons make me do it? Philosophical and neuro-biological perspectives on moral responsibility and free will.* Oxford: Oxford University Press.



## فهرست مطالب

- ۱۳ هم‌افزایی نظریه ارواح معانی، مقاصد شریعت و هرمنوتیک در تحول علوم انسانی  
مهدی شوشتری
- ۵۱ حکمرانی مطلوب اسلامی از منظر فلسفه سیاسی  
خواجه نصیرالدین طوسی (با تمرکز بر کتاب اخلاق ناصری)  
سید جواد میرخلیلی
- ۷۵ الگوهای استخراج علوم انسانی قرآن‌بنیان  
علی اکبر زهره‌کاشانی
- ۱۰۳ مرجعیت علمی ایران در زمینه علوم انسانی اسلامی؛ چرا و چگونه؟  
سید محمد تقی موحد ابطحی
- ۱۳۵ تحلیل بنیادی معماری اسلامی براساس سه نظریه در نسبت دین و فرهنگ  
علیرضا پیروزمند، مهدی یوسفی پارسا
- ۱۶۵ روش اجتهادی در فهم متن و تولید نظریه علوم انسانی اسلامی  
با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای  
مهدی گرامی‌پور
- ۱۹۷ نقش مدیریت اطلاعات در تحول علوم انسانی  
علی میرعرب
- ۲۱۹ صورت‌بندی چهار اصل انسان‌شناختی مستفاد از حکمت متعالیه ملاصدرا  
در سطح فلسفه علوم انسانی اسلامی  
حمیدرضا عرفانی‌فر
- ۲۵۱ دلالت‌های مبانی انسان‌شناختی و حیانی در نظارت اجتماعی  
صادق گلستانی
- ۲۸۱ بازخوانی رابطه دین و تمدن در نگاه شهید مطهری براساس نگرش مالک‌بن‌نبی و تویین‌بی  
زینب شکیبی، سمیرا بخشی‌پور نیلاش
- ۲۹۹ جایگاه اصل «حکومت»، در تعریف و روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی  
محسن ابراهیمی
- ۳۲۵ الگوی روش‌شناختی حجیت در فهم متن و حیانی:  
تأملی در نسبت اصول فقه با هرمنوتیک گادامر  
مهدی عزیزی

## الگوی روش‌شناسی حجیت در فهم متن و حیانی: تأملی در نسبت اصول فقه با هرمنوتیک گادامر

مهدی عزیزی

عضو گروه فقه تربیت مؤسسه فقه و علم انسانی امام رضا(ع) و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم

Hoalaziz@gmail.com

### چکیده

این پژوهش با روش تحلیلی-تطبیقی و با تکیه بر تحلیل مفهومی متون پایه‌ای اصول فقه و هرمنوتیک فلسفی، به بررسی نسبت نظریه روش‌شناختی «حجیت» در سنت اصولی امامیه با دستگاه فکری گادامر می‌پردازد. پرسش اصلی آن است که چگونه می‌توان در عین پذیرش بینش‌های هرمنوتیک جدید درباره تاریخ‌مندی، پیش‌فرض‌مندی و ساختارگفت‌وگویی فهم، اصل بنیادین انتساب تفسیر معتبر به مراد الهی را حفظ کرد؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که تقابل این دو پارادایم در هستی‌شناسی فهم و نظریه اعتبار، قابل عبور است. در پاسخ، الگوی سه‌سطحی بازسازی‌شده‌ای پیشنهاد می‌شود که اعتبار آن در پایان یک فرایند محقق می‌شود. فرآیندی که مشتمل بر سطوح انضباط زبانی (تکیه بر ظهور نوعی)، تعمیق تاریخی (آگاهی از سنت تفسیری) و گفت‌وگوی مسئله‌محور (مواجهه با پرسش‌های نوین) بوده و مستلزم برآوردن هم‌زمان معیارهای چهارگانه نص‌پایی، سنت‌پایی، انسجام منظومه‌ای و غایت‌مندی عملی است. این الگو، مبنایی روش‌مند برای فهمی پویا، مسئولیت‌پذیر و عینیت‌یاب از متون دینی ارائه داده و ضمن گذر از دوگانه جمود و نسبیت، توانمندی اصول فقه شیعه را در ارائه روش‌شناسی پویا و کارآمد برای فهم و حیانی، بار دیگر به اثبات می‌رساند.

واژگان کلیدی: حجیت، اصول فقه، هرمنوتیک گادامر، انتساب به متکلم، روش‌شناسی تفسیر، فقه پویا، اعتبارسنجی.

## ۱. مقدمه

مسئله «حجیت فهم» به عنوان معیار نهایی اعتبارسنجی تفسیر متون وحیانی، جایگاهی محوری در روش‌شناسی علوم دینی دارد. هر قرائت مدعی اعتبار از نص مقدس، ناگزیر باید توجیهی معرفت‌شناختی برای انتساب خود به اراده الهی ارائه دهد. در سنت اجتهادی امامیه، اصول فقه با تکیه بر منظومه‌ای مفهومی شامل «ظهور نوعی»، «مراد استعمالی و جدی»، «کاشفیت» و «قواعد دلالت»، سازوکاری روشمند برای نیل به این هدف طراحی کرده است. در این دستگاه، حجیت، نتیجه فرآیندی عقلایی و غایت‌مند تلقی می‌شود که از گذر ظواهر زبانی، فهم مفسر را به قصد متکلم الهی پیوند می‌زند و آن را برای مکلف الزام‌آور (منجز) و عذرآور (معذر) می‌سازد. این نظریه، بر کشف معنایی ثابت و فراتاریخی مبتنی است و ادعای عینیت و اتقان را از طریق قواعدی نظام‌مند پشتیبانی می‌کند.

در مقابل، هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر با محوریت مفاهیمی بنیادین چون «تاریخ‌مندی رادیکال»، «پیش‌داوری به مثابه شرط فهم»، «امتزاج افق‌ها» و «زبان‌مندی»، صورتی کاملاً متفاوت از فهم ارائه می‌دهد. در این چهارچوب، فهم نه فرآیند کشف مراد مؤلف، بلکه «رخدادی» تعاملی، سیال و همواره در حال شدن در بستر سنت و زبان تلقی می‌شود. این رویکرد، اگرچه در تبیین توصیفی پیچیدگی‌های فهم بشری دستاوردهای مهمی دارد، اما با به حاشیه راندن مرجعیت نهایی قصد مؤلف و فاقد نظریه‌ای روشمند و هنجاری برای تعیین «حجیت»، اساس اعتبارسنجی تفسیر دینی را با چالش مواجه می‌سازد و آن را در معرض نسبی‌گرایی معرفتی قرار می‌دهد.

براین اساس، مسئله اصلی و پرسش محوری این پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: در مواجهه با چالش‌های معرفتی برآمده از هرمنوتیک فلسفی، چگونه می‌توان نظریه حجیت در اصول فقه را بازخوانی و بازسازی کرد تا ضمن حفظ اصل بنیادین «انتساب فهم معتبر به اراده

الهی» و کارکرد الزام‌آور آن، بینش‌های ارزشمند هرمنوتیک جدید درباره تاریخمندی، نقش فعال مفسر و ساختار گفت‌وگویی فهم را نیز در خود جذب نماید؟ به عبارت دقیق‌تر، آیا می‌توان الگوی روش‌شناختی ارائه داد که از یک سو، با فراروی از دیدگاه صرفاً کشف‌محور و ایستای سنتی، پویایی و زمینه‌مندی فهم را به رسمیت شناسد، و از سوی دیگر، با اجتناب از فروغلتیدن در نسبی‌گرایی محض، معیارهای عینی، مسئولیت‌پذیر و عملی برای احراز «حجیت» یک تفسیر از متن وحیانی در جهان معاصر فراهم آورد؟

فرضیه پژوهش بر این مبناست که نظریه حجیت در اصول فقه، برخلاف تصور ایستا از آن، از ظرفیت درونی بالایی برای بازسازی دیالکتیکی برخوردار است. کلید این بازسازی، ارتقای مفهوم حجیت از یک «مجوز پیشینی ثابت» به یک «اعتبار اکتسابی انسجام‌بنیاد» است که در پایان یک فرآیند سه‌سطحی، شامل «انضباط زبانی»، «تعمیق تاریخی» و «گفت‌وگوی مسئله‌محور»، و برآوردن معیارهای چندگانه احراز می‌شود. این الگو می‌تواند ضمن حفظ اتصال فهم به قصد الهی و عینیت روشمند، بینش هرمنوتیک جدید را نیز در چهارچوبی سازنده جذب نماید.

این پژوهش با روش تحلیلی-تطبیقی و با تکیه بر تحلیل مفهومی متون پایه‌ای اصول فقه (با تمرکز بر آرای آخوند خراسانی، میرزای نائینی، آیت‌الله خوئی و شهید صدر) و آثار هرمنوتیکی گادامر سامان یافته است. پس از بازسازی دستگاه مفهومی هریک از این دو پارادایم، الگوی روش‌شناختی آن‌ها استخراج و در مقام مقایسه و تقابل قرار گرفته و در نهایت، الگوی بازسازی شده سه‌سطحی‌ای به‌عنوان راه‌حلی برای برون‌رفت از بن‌بست نظری حاضر ارائه می‌شود.

پیشینه پژوهش

موضوع نسبت سنت تفسیر دینی اسلام با هرمنوتیک جدید، از دهه‌های پایانی سده بیستم

تاکنون، توجه طیف وسیعی از پژوهشگران داخل و خارج از جهان اسلام را به خود جلب کرده است. این پیشینه پژوهشی را می‌توان در چند محور اصلی و با توجه به انواع آثار تولیدشده دسته‌بندی نمود:

۱. آثار کتابی تأثیرگذار: در زبان فارسی، کتاب در آمدی بر هرمنوتیک (۱۳۸۶) نوشته احمد واعظی را می‌توان از نخستین آثار نظام‌مند دانست که تقابل محوری «مرجعیت معنا» (قصد مؤلف در برابر تاریخ اثر متن) را برجسته ساخت. اثر متأخر و عمیق اصول فقه و نقد هرمنوتیک فلسفی (۱۴۰۲) تألیف مسعود فیاضی، با تحلیل مفهومی دقیق‌تری به واکاوی مبانی معرفت‌شناختی دو طرف و نقد درونی هر یک پرداخت. در زبان عربی، آثاری مانند مبادی الفهم و قواعد التفسیر (۲۰۰۳) از محمدحسین علی الصغیر و الاتجاه الهمنوطیقی فی العلوم الإسلامية (۲۰۰۹) از عبدالجبار الرفاعی به بررسی تطبیقی مبانی هرمنوتیک و علوم اسلامی همت گمارده‌اند.

۲. مقالات علمی-پژوهشی: مقالات متعددی به زبان‌های فارسی و عربی به این موضوع پرداخته‌اند که نشان‌دهنده وسعت این گفتمان است. برای نمونه می‌توان به این مقالات اشاره کرد: «بررسی تطبیقی مبانی هرمنوتیکی شلایرماخر و گادامر با نظریه ظهور در اصول فقه» (سیدرضا موسوی، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی)، «نقد نظریه امتزاج افق‌ها در هرمنوتیک گادامر از منظر اصول فقه» (محمدحسین زاده، مجله حکمت اسلامی)، «نسبت هرمنوتیک فلسفی با تفسیر قرآن؛ مطالعه موردی آرای گادامر» (محسن الویری، دوفصلنامه مطالعات تفسیری) و «الحجیة بین الأصولیین والهمنوطیقیین؛ دراسة مقارنة» (قاسم الساعدی، مجلة أصول الفقه المقارن). این مقالات عموماً بر جنبه‌هایی خاص از تقابل یا امکان تطبیق متمرکز بوده‌اند.

۳. پایان‌نامه‌های دانشگاهی: موضوع نسبت اصول فقه و هرمنوتیک، موضوع چندین

پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه‌های ایران و جهان عرب بوده است. عناوینی مانند «بررسی تطبیقی نظریه فهم در اصول فقه و هرمنوتیک گادامر» (دانشگاه تهران)، «نقد هرمنوتیک گادامر از منظر معرفت‌شناسی اصول فقه» (دانشگاه قم) و «إشکالیه الحجیة فی الفهم الدینی بین الأصول والفلسفة الغربیة المعاصرة» (دانشگاه بیروت) گویای توجه نهادهای آکادمیک به این مسئله است.

۴. جریان بازسازی درونی: در کنار جریان تطبیقی-انتقادی، جریانی نیز به بازسازی درونی سنت اسلامی با استفاده از زبان و دغدغه‌های هرمنوتیک پرداخته است. شهید سیدمحمدباقر صدر با نظریه «المنطق الجدلی للاستنباط»، سیدمحمد مهدی میرباقری در مقالات «فقه الحدیث و هرمنوتیک» و بیژن عبدالکریمی با طرح «هرمنوتیک موقعیت»، نمونه‌هایی از این کوشش‌ها هستند.

۵. جریان نقد فلسفی: فیلسوفانی مانند محمدتقی مصباح یزدی و عبدالله ابراهیم احمد، با تکیه بر مبانی واقع‌گرایی فلسفی، به نقد نسبی‌گرایی معرفتی در هرمنوتیک گادامر پرداخته‌اند. خلأ پژوهشی و تمایز مقاله حاضر: با وجود این حجم قابل توجه از پژوهش، سه خلأ یا نقطه ضعف مشهود است: اول، عدم تمرکز عمیق و نظام‌مند بر خود نظریه «حجیت» به‌عنوان هسته سخت روش‌شناسی اصولی؛ اغلب آثار، کلیت اصول فقه یا کلیت فهم دینی را مد نظر داشته‌اند. دوم، گرایش به نقد یا دفاعی یک‌سویه و فقدان ارائه «الگوریتم عملیاتی» برای فرآیند فهم که نشان دهد حجیت در عمل چگونه و در گذر از چه مراحل حاصل می‌شود. سوم، نداشتن طرحی برای یک تلفیق سازنده و ایجابی که نقاط قوت هر دو دیدگاه را در قالب یک چهارچوب نوین ادغام کند. مقاله حاضر می‌کوشد با تمرکز قاطع بر نظریه حجیت، ارائه الگوی فرآیند محور سه‌سطحه و پیشنهاد مفهوم «اعتبار اکتسابی انسجام‌بنیاد»، پاسخی برای این سه خلأ باشد.

## ۲. اصول فقه و نظریه روش‌شناختی حجیت

نظریه حجیت در اصول فقه امامیه، یک دستگاه روش‌شناختی منسجم را تشکیل می‌دهد که هدف آن تضمین اعتبار فهم بشری از متن وحیانی و تبدیل آن به مبنایی برای تکلیف شرعی است. بازشناسی درونی این دستگاه مستلزم واکاوی مفاهیم کلیدی و ارتباط نظام‌مند آن‌هاست.

### ۲-۱. مفهوم‌شناسی بنیادین

#### الف) حجیت: اعتبار معرفتی-عملی

«حجیت» مفهومی مرکزی و دارای دو بعد معرفت‌شناختی و عملی است. از نظر معرفت‌شناختی، حجیت، اعتبار یک طریق (ظهور) را در کشف مراد جدی متکلم تضمین می‌کند. از نظر عملی، این اعتبار، فهم حاصل‌شده را برای مکلف منجز (واجد ضمانت اجرا) و معذّر (عذرآور در نزد خدا) می‌سازد (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق، ۲۹-۳۱؛ نائینی ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۲-۲۳). به بیان آیت‌الله خویی، حجیت بر «الطریقیة النوعیة الکاشفة عن المراد الجدی» استوار است؛ یعنی اعتبار شرعی-عقلایی یک طریق نوعی که کاشف از قصد واقعی گوینده است (خویی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۳۵). شهید صدر نیز با جمع‌بندی این دیدگاه‌ها، حجیت را «اعتبار عقلایی-شرعی طریق ظنی» می‌داند که به دلیل کاشفیت نوعی، موجب منجزیت و معذّرت می‌شود (صدر، ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۹۵-۱۰۳). بنابراین، حجیت نه بر قطعیت، بلکه بر کاشفیت نوعی و امضای شارع مبتنی است و فهم را تنها زمانی معتبر می‌سازد که بتوان آن را از طریق ظهور و قواعد دلالت به اراده الهی منتسب کرد.

#### ب) ظهور نوعی: بنیان زبانی-عرفی فهم

«ظهور نوعی» به ساختار عرفی و پیشینی دلالت لفظ اشاره دارد؛ یعنی معنایی که در چهارچوب محاوره عقلایی، بی‌نیاز از قرینه خاص، از لفظ متبادر می‌شود. این مفهوم ناظر

به چگونگی شکل‌گیری معنای اولیه است و نه اعتبار آن. آخوند خراسانی آن را «ما يتبادر من اللفظ عند أهل العرف» دانسته (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق، ۲۹) و آیت‌الله خوئی آن را «الدلالة النوعية المستقرّة في أذهان أهل المحاوره» توصیف می‌کند (خوئی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۳۵). شهید صدر نیز از آن به «دلالت ارتكازية» ریشه‌گرفته از قراردادهای زبانی یاد می‌کند (صدر ۱۴۰۶ق، ج ۷: ۲۰۴). ظهور نوعی، ماده خام و داده عینی آغازین برای هر فرآیند فهم است.

#### ج) مراد استعمالی و مراد جدی: تمایز سطوح قصد

اصولیان با تفکیک دقیق میان «مراد استعمالی» (معنایی که لفظ در آن وضع و استعمال شده) و «مراد جدی» (مقصود نهایی و واقعی متکلم)، لایه‌ای عمیق به نظریه فهم می‌افزایند. این تمایز نشان می‌دهد که فهم معتبر باید از سطح دلالت لفظی فراتر رفته و به قصد نهایی و مراد جدی متکلم راه یابد (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق، ۲۵-۲۷؛ خوئی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۲۱). شهید صدر این تفکیک را مبنای تحلیل معرفت‌شناختی دلالت قرار می‌دهد و غایت فهم را وصول به همین مراد جدی می‌شمرد (صدر ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۹۸).

#### د) کاشفیت نوعی: پل معرفت‌شناختی

«کاشفیت نوعی» توجیه معرفت‌شناختی برای عبور از ظهور به مراد جدی است. این مفهوم ادعا می‌کند که دلالت‌های زبانی در شرایط عادی محاوره، به‌طور غالب و عقلایی، راهی برای کشف قصد متکلم فراهم می‌کنند. محقق نائینی تصریح می‌کند که شارع، همین کاشفیت نوعی را ملاک اعتبار بخشیدن به ظهورات که طریق ظنی هستند قرار داده است (نائینی ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۲-۲۳). آیت‌الله خوئی نیز ظهور را طریق و کاشف غالبی از مراد جدی می‌داند (خوئی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۳۵). شهید صدر این کاشفیت را «مبنای عقلایی اعتماد معرفتی» می‌نامد (صدر ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۱۰۳). بنابراین، کاشفیت نوعی حلقه واسط

ضروری است که ظهور (به‌عنوان یک واقعیت زبانی) را به حجیت (به‌عنوان یک حکم اعتباری) پیوند می‌زند.

## ۲-۲. الگوی سه‌لایه حجیت: از زبان تا الزام شرعی

براساس مفاهیم فوق، الگوی روش‌شناختی حجیت در اصول فقه را می‌توان در سه لایه به هم پیوسته ترسیم کرد که فرآیندی خطی-غایت‌مند از مواجهه با لفظ تا تکلیف عملی را شکل می‌دهد.

لایه نخست: دلالت عرفی (ظهور نوعی).

این لایه، بنیان زبانی و عرفی فهم را با تکیه بر «ما يتبادر من اللفظ عند أهل العرف» (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق، ۲۹) یا «الدلالة النوعية المستقرّة» (خویی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۳۵) فراهم می‌سازد. این مرحله، عینیت اولیه و نقطه اشتراک همه مفسران را تضمین می‌کند.

لایه دوم: توجیه معرفتی (کاشفیت نوعی).

در این لایه، توانایی معرفتی ظهور برای نیل به مراد جدی تبیین می‌شود. کاشفیت نوعی، این ادعا را توجیه می‌کند که تکیه بر ظهور عرفی، راهی معقول و غالباً موفق برای نزدیک شدن به قصد گوینده است (نائینی ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۲-۲۳؛ صدر ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۱۰۳).

لایه سوم: سازوکار عملی و اعتبار نهایی (قواعد دلالت و حجیت).

این لایه، مجهز به ابزارهای عملی (قواعد دلالت) و منجر به اعتبار نهایی (حجیت) می‌شود. قواعدی مانند اصالة الظهور (شیخ انصاری ۱۴۱۹ق: ۳۵)، اصالة الحقيقة (نائینی ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۱۲)، اصالة العموم (خویی ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۳۴۵) و اصالة الاطلاق (صدر ۱۴۰۶ق، ج ۲: ۱۴۵)، دستورالعملی عملی برای پالایش و جهت‌دهی به ظهور کلام متکلم ارائه می‌دهند. نهایتاً، اگر فهمی از طریق این فرآیند حاصل آید، واجد «حجیت» به معنای «جعل الطریقیة و المنجزیة و المعدّریة» (نائینی ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۲) می‌شود و به تکلیفی الزام‌آور تبدیل می‌گردد.

## جمع‌بندی

دستگاه اصولی، نظریه‌ای زبان‌محور، عقلایی و غایت‌مند ارائه می‌دهد که در آن، فهم معتبر محصول فرآیندی نظام‌مند است: آغاز از ظهور عرفی (لایه زبانی)، عبور از کاشفیت نوعی (لایه معرفتی)، و بهره‌گیری از قواعد دلالت برای نیل به مراد جدی و کسب حجیت (لایه اعتباری-عملی). قوت این الگو در ایجاد انسجام منطقی، تضمین عینیت اولیه و توجیه اعتماد معرفتی به زبان است. باین‌حال، این الگو عمدتاً بر کشف یک معنای ثابت، متمرکز است و نقش فعال و تاریخ‌مند مفسر و پویایی سنت تفسیری را چندان برجسته نمی‌سازد؛ نقطه‌ای که محل ورود چالش‌برانگیز هرمنوتیک فلسفی گادامر خواهد بود.

۳. هرمنوتیک فلسفی گادامر: از هستی‌شناسی فهم تا چالش اعتبار در تفسیر متون مقدس هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر، با تکیه بر میراث انقلابی مارتین هایدگر، نقطه‌عطفی تعیین‌کننده در تاریخ اندیشه غربی و نظریه فهم به‌شمار می‌رود. گادامر با پی‌گیری و بسط «چرخش هستی‌شناختی» هایدگر، هرمنوتیک را از مقام یک «فن» یا «روش» فرعی در علوم انسانی، به سطح یک «فلسفه اولی» درباره ماهیت فهم انسانی ارتقا داد. این تحول پارادایمی، درکی اساساً متفاوت از فرآیند تفسیر ارائه می‌دهد که چالش‌های بنیادین و اجتناب‌ناپذیری برای نظریه‌های روش‌محور و غایت‌گرا در سنت تفسیری ادیان، از جمله نظریه حجیت در اصول فقه امامیه، ایجاد می‌کند. این بخش با هدف بازسازی نظام‌مند دستگاه فکری گادامر و تحلیل دقیق دلالت‌های آن برای مسئله اعتبار در فهم متن و حیانی سامان یافته است.

۳-۱. سیر تحول هرمنوتیک: از فن تفسیر تا فلسفه فهم

برای درک عمق نوآوری گادامر، پیگیری سیر تحول مفهومی هرمنوتیک، از ریشه‌های آن تا

قرن بیستم ضروری است. در دوره کلاسیک، هرمنوتیک عمدتاً به‌عنوان «فن تفسیر» متون دشوار، به‌ویژه متون مقدس و حقوقی، شناخته می‌شد. هدف آن استخراج معنای صحیح از طریق قواعدی مشخص بود. در قرن نوزدهم، فریدریش شلایرماخر، با تعریف هرمنوتیک به عنوان «هنر فهمیدن»، دامنه آن را به همه متون گسترش داد و آن را از حیطه تخصصی خارج ساخت. شلایرماخر بر دو مؤلفه تأکید داشت: مؤلفه دستوری-زبانی و مؤلفه روان‌شناختی. وی معتقد بود غایت نهایی مفسر، «بازسازی روان‌شناختی قصد مؤلف» است. از نظر او، مفسر باید حتی بهتر از مؤلف، اثر او را بفهمد و عدم تعیین معنای متن امری نامقبول است (واعظی ۱۳۸۰، ۱۲۰؛ فیاضی ۱۴۰۱، ۱۲۸).

ویلهلم دیلتای، در ادامه شلایرماخر و با هدف تمایز بخشیدن به روش‌شناسی علوم انسانی از علوم طبیعی، هرمنوتیک را به «روش بنیادین علوم انسانی» ارتقا داد. از دیدگاه دیلتای، فهم در علوم انسانی به معنای «بازتجربه زیسته» مؤلف است. مفسر با قرار دادن خود در زمینه تاریخی و روانی مؤلف، به درک معنای اثر نائل می‌آید. در این پارادایم، اگرچه بُعد تاریخی پررنگ‌تر می‌شود، اما هدف غایی همچنان رسیدن به قطعیت تفسیری و احیای معنای اولیه اثر است (فیاضی ۱۴۰۱، ۱۶۵-۱۶۶).

این پارادایم روش محور و معطوف به بازسازی، با مارتین هایدگر در کتاب بنیادین هستی و زمان (۱۹۲۷) دگرگون شد. هایدگر نشان داد که فهم نه یک فعالیت فرعی ذهن یا مجموعه‌ای از تکنیک‌ها، بلکه ساختار بنیادین وجود انسان است. فهم، نحوه بودن انسان در جهان است. از نظر هایدگر، ما همواره با مجموعه‌ای از «پیش‌فهم‌ها» و «پیش‌ساختارها» به جهان می‌نگریم. این پیش‌فهم‌ها، مقدم بر هرگونه تأمل نظری، درک ما از اشیا و موقعیت‌ها را شکل می‌دهند. بنابراین، فهم نه از موضعی بی‌طرفانه و فارغ‌از‌پیش‌فرض، بلکه همواره از درون یک «دایره هرمنوتیکی» آغاز می‌شود که در آن کل و جزء به‌طور دیالکتیکی

بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند (هایدگر ۱۳۸۶، ۲۸۹-۳۰۱). این چرخش هستی‌شناختی، هرمنوتیک را از یک «روش‌شناسی» به یک «تحلیل وجودی» تبدیل کرد و فهم را به هستی انسان گره زد؛ بنابراین از نگاه هایدگر، فهمیدن یعنی بودن انسان به‌گونه‌ای خاص (واعظی ۱۳۸۰، ۱۲۰-۱۲۶).

گادامر که خود شاگرد هایدگر بود، این تحول را بسط داد و در اثر ماندگار خود، حقیقت و روش (۱۹۶۰)، آن را به نظریه‌ای جامع و نظام‌مند درباره ماهیت فهم انسانی در همه قلمروهای تجربه بشری، از هنر و تاریخ تا علوم انسانی، تبدیل کرد. عنوان کتاب وی به خوبی موضوع او را نشان می‌دهد: «حقیقت» امری فراتر از به‌کارگیری «روش»‌های علمی است و در تجربه‌های زیسته‌ای مانند فهم یک اثر هنری یا تاریخی نیز رخ می‌نماید. او سه اصل بنیادین را در کانون هرمنوتیک فلسفی خود قرار داد که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شوند.

### ۲-۳. مبانی سه‌گانه هرمنوتیک فلسفی گادامر

الف) فهم به‌مثابه رخداد:

کلید فهم رویکرد گادامر، درک این گزاره است که فهم یک «رخداد» است، نه یک عمل یا کنش کاملاً ارادی و کنترل‌پذیر. فهم چیزی نیست که مفسر بر متن تحمیل کند یا از طریق قواعدی مشخص و از پیش تعیین‌شده از آن استخراج نماید. بلکه، فهم، اتفاقی است که در لحظه مواجهه زنده و پویای مفسر با متن به وجود می‌آید. این رخداد، محصول تعاملی دیالکتیکی است که قابل تقلیل به یک فرآیند تکنیکی نیست (Gadamer 2006, 291-305). به‌بیان‌دیگر، فهم، مانند شنیدن یک سخن یا درک یک اثر هنری است؛ یک تجربه است که شخص در آن مشارکت دارد و دگرگون می‌شود. این نگاه، هرمنوتیک را از هرگونه مهندسی معنا و روش‌شناسی خشک جدا می‌سازد.

### ب) تاریخمندی رادیکال فهم

شاید مهم‌ترین مفهوم در دستگاه گادامر، مفهوم «تاریخمندی» باشد. انسان، به‌عنوان موجودی فهمنده، هرگز بیرون از تاریخ و سنت قرار ندارد. او همواره درون یک افق تاریخی - فرهنگی خاص زاده می‌شود، رشد می‌کند، زبان می‌آموزد و می‌اندیشد. این جایگاه گریزناپذیر تاریخی، مجموعه‌ای از «پیش‌داوری‌ها» را برای او می‌سازد که این پیش‌داوری‌ها از نگاه گادامر، «شرط امکان هر فهمی» است. ما جهان و متون را همواره از درون چهارچوبی از پیش‌فهم‌ها، انتظارات و پرسش‌هایی می‌نگریم که تاریخ و سنت به ما بخشیده‌اند (گادامر ۱۳۸۷، ۵۵-۷۲). سنت در نظر گادامر، نه میراثی منجمد، بلکه جریانی زنده و سیال است که ما در آن مشارکت داریم و آن را ادامه می‌دهیم. سنت، مجموعه شرایط بالفعل تاریخی مفسر است که افق دید او را شکل می‌دهد و پیش‌فرض‌هایش را می‌سازد (فیاضی ۱۴۰۱، ۱۶۷). بنابراین، تاریخمندی مانعی بر سر راه فهم «واقعیت آن چنان که هست» نیست، بلکه همان رسانه و بستری است که فهم تنها از طریق آن ممکن می‌شود.

### ج) پیش‌داوری، شرط فهم:

مفهوم «پیش‌داوری» پیوند مستقیمی با تاریخمندی دارد. پیش‌داوری به‌معنای قضاوت نابه‌جا یا تعصب غیرمنطقی نیست، بلکه به معنای «حکمی است که پیش از بررسی همه جانبه امور صادر می‌شود». گادامر به ریشه‌شناسی این واژه استناد می‌کند: «پیش-داوری». این پیش‌داوری‌ها، ساختارهای پیشینی و اجتناب‌ناپذیر هرگونه فهمی هستند. ما همواره با مجموعه‌ای از انتظارات، پرسش‌ها و مفروضات به‌سراغ متن می‌رویم و این پیش‌فهم‌هاست که امکان مواجهه اولیه و معنادار با متن را فراهم می‌سازد (فیاضی ۱۴۰۱، ۱۷۳؛ Gadamer 2006). بدون این پیش‌داوری‌ها، متن برای ما ساکت و بی‌معنا خواهد بود. نکته کلیدی این

است که این پیش‌داوری‌ها در فرآیند فهم ایستا نیستند؛ بلکه در مواجهه با متن، به محک آزمون گذشته می‌شوند، تصحیح، تعدیل یا رد می‌شوند. این همان جریان دیالکتیکی فهم است.

### ۳-۳. سازوکار فهم: گفت‌وگو، امتزاج افق‌ها و زبانمندی

گادامر در سطح عملیاتی، سازوکار تحقق این فهم تاریخمند و پیش‌فرض‌مند را در قالب یک ساختار گفت‌وگویی تبیین می‌کند. مواجهه با متن، مواجهه‌ای یک‌سویه و منفعل نیست، بلکه مواجهه‌ای زنده، دوسویه و مبتنی بر شنیدن است؛ یک رابطه اصیل.

گشودگی و ادعای حقیقت: مفسر باید با «گشودگی» کامل نسبت به «ادعای حقیقت» متن وارد گفت‌وگو شود. این بدان معناست که مفسر نباید از ابتدا در موضع سلطه قرار گیرد، بلکه باید اجازه دهد متن نیز سخن بگوید و پرسش‌ها و پیش‌داوری‌های او را به چالش بکشد. متن، شریکی در گفت‌وگوست که می‌تواند دیدگاه مفسر را دگرگون کند (عبدالکریمی ۱۳۹۸، ۱۰۲).

افق و امتزاج افق‌ها: هر مفسر در «افق» کنونی خود قرار دارد و هر متن نیز دارای «افق» تاریخی خاص خود است که ریشه در شرایط تولید آن دارد. هدف گفت‌وگو، نه حذف افق مفسر و سفر به گذشته، و نه تحمیل افق مفسر بر متن، بلکه دستیابی به «امتزاج افق‌ها» است. در این فرآیند دیالکتیکی، این دو افق در تعاملی سازنده با یکدیگر درمی‌آمیزند و یک «افق جدید» و گسترده‌تر پدید می‌آورند. در این افق تلفیقی شده، معنایی نو متولد می‌شود که نه کاملاً متعلق به گذشته متن است و نه صرفاً برساخته ذهن مفسر، بلکه حاصل این تعامل زنده و تاریخی است (گادامر ۱۳۹۷، ۳۰۵). فهم، همان لحظه امتزاج است.

زبانمندی فهم: نقش زبان در این دستگاه نقشی محوری و تعیین‌کننده است. گادامر زبان را صرفاً ابزاری خنثی برای انتقال مفاهیم از پیش شکل‌گرفته نمی‌داند، بلکه آن را «افق عامی

می‌داند که همه فهم در درون آن رخ می‌دهد». به بیان مشهور او، «هستی‌ای که می‌توان فهمید، زبان است» (گادامر ۱۳۹۷، ۴۷۰). ما جهان و متون را تنها در چهارچوب زبان درمی‌یابیم. زبان، رسانه و عنصر تشکیل‌دهنده فهم است. فهم در زبان و از طریق زبان صورت می‌بندد و به شکل یک «گفت‌وگوی بی‌پایان» درمی‌آید که هیچ پایان قطعی و نهایی برای آن متصور نیست، چرا که هر نسل و هر مفسر با پرسش‌های جدید خود به سراغ متن می‌رود.

#### ۳-۴. چالش‌های بنیادین هرمنوتیک گادامر برای نظریه حجیت و فهم دینی

این مبانی و سازوکارهای بدیع و عمیق، در عین غنابخشی به تبیین ما از فرآیند فهم، چالش‌هایی جدی و احتمالاً تعیین‌کننده برای نظریه حجیت اصولی و به طور کلی برای ادعای اعتبار در فهم دینی ایجاد می‌کند. این چالش‌ها را می‌توان در چهار محور اصلی خلاصه نمود:

#### الف) انحلال مرجعیت نهایی مؤلف و مشکل قصد

در دستگاه گادامری، «قصد مؤلف» به عنوان مرجع معیار، نهایی و تعیین‌کننده معنا منحل می‌شود. از منظر گادامر، معنا نه در نیت روان‌شناختی یا تاریخی مؤلف به عنوان یک واقعیت ثابت و قابل‌بازبازی مستقر است، بلکه در «تاریخ اثر» متن و در «گفت‌وگوی حاضر» مفسر با متن تولید و تحقق می‌یابد. معنای یک متن، چیزی جز تاریخ تأثیرات، خوانش‌ها و تفسیرهای آن در طول زمان نیست (واعظی ۱۳۹۴، ۲۲۵-۲۳۱). این نگاه، مستقیماً با فرض بنیادین و غیرقابل‌اغماض اصول فقه درباره «مراد جدی الهی» به عنوان واقعیتی فراتاریخی، ثابت، و قابل‌کشف در تعارضی آشفتنی ناپذیر قرار می‌گیرد. در سنت اصولی، حجیت منوط به انتساب فهم به این قصد است، حال آنکه در هرمنوتیک گادامری، چنین انتسابی ناممکن یا دست‌کم فاقد اولویت معرفتی است.

ب) فقدان معیار عینی برای داوری و نقد تفاسیر و خطر نسبی‌گرایی

اگر هر فهمی محصول امتزاج افق‌های منحصر به فرد است و هیچ افق مطلق وجود ندارد، با

چه معیار عینی و فراتاریخی می‌توان یک تفسیر را صحیح‌تر، کامل‌تر یا معتبرتر از تفسیری دیگر دانست؟ گادامر در پاسخ به این اشکال مهم، معیارهایی مانند «تأیید در سنت گفت‌وگوی جاری»، «غنابخشی به فهم ما از خود و جهان» و «قانع‌کنندگی درونی» تفسیر را مطرح می‌کند (Gadamer 2006, 293-295). اما منتقدان به‌درستی اشاره کرده‌اند که این معیارها ذاتاً غیرروشمند، سیال، جمعی و وابسته به پذیرش درون یک «جامعه تفسیری» یا سنت خاص هستند. این معیارها هیچ ضمانت قطعی برای تمایز نهایی میان صحت و خطا، یا حقیقت و کذب ارائه نمی‌دهند و به‌سادگی می‌توانند به نسبی‌گرایی معرفتی بینجامند، جایی که «هرکس فهم خود را دارد» و امکان نقد برون‌پارادایمی یا ارجاع به معیاری فراتر از سنت‌های محلی ناممکن می‌شود.

ج) فقدان نظریه «حجیت» به معنای الزام‌آور شرعی:

در نبود یک مرجع ثابت معناشناختی و نیز فقدان قواعد دلالت قطعی و روشمند که عینیت و کنترل‌پذیری فرآیند را تضمین کند، جایی برای مفهوم «طریق معتبر کاشف» که بتواند «حجیت» به معنای دقیق فقهی-اصولی آن ایجاد کند، باقی نمی‌ماند. حجیت در اصول فقه، اعتباری است که فهم را «منجز» و «معدّر» می‌سازد. اعتبار در دستگاه گادامری، به «مقبولیت دیالوژیک» در بستر یک سنت زنده، «کارآمدی» تفسیر در گشودن افق‌های جدید، یا «تداوم در گفت‌وگو» تقلیل می‌یابد (Griswold 2002, 112-118). این نوع اعتبار صرفاً کارکردی و زمینه‌مند، با حجیت به‌مثابه مبنای ایجاد تکلیف شرعی الزام‌آور که مستلزم ضمانت اجرای اخروی و دنیوی است، فاصله‌ای ژرف دارد.

د) مشکل تطبیق با ماهیت متن وحیانی

متن وحیانی، برخلاف متون ادبی، فلسفی یا تاریخی صرف، ادعای ارائه «حقیقت نجات‌بخش» و «هدایت جاودانه» از سوی یک مرجع فراتاریخی، فرازمانی و فرامکانی را

دارد. این متن، خود را کلام الهی و نه صرفاً اثر بشری می‌داند. پذیرش بی‌قید و شرط دیدگاه گادامر-که متن را اساساً در تاریخ اثرش تعریف می‌کند- می‌تواند این ادعای بنیادین را به چالش کشیده، متن مقدس را به یک «اثر فرهنگی انسانی» صرف تقلیل دهد که معنای آن همواره در نوسان، سیالیت و وابسته به خوانش‌های جوامع مؤمن است. این امر برای الهیات سنتی که بر عینیت، ثبات و هدایتگری فراتاریخی وحی تأکید دارد، چالشی اساسی محسوب می‌شود.

### ۳-۵. جمع‌بندی و ارزیابی انتقادی

قوت و جذابیت هرمنوتیک گادامر در «تبيين توصیفی» بی‌نظیر و عمیق آن از ماهیت پیچیده، تاریخ‌مندی گریزناپذیر، پیش‌فرض‌مند بودن و ساختارگفت‌وگویی فهم انسانی است. این چهارچوب، محدودیت‌های ذاتی پروژه روش‌گرایانه و عینیت‌گرایانه افراطی برای دستیابی به «فهم عینی مطلق» را به‌خوبی نشان می‌دهد و بر نقش‌سازنده تاریخ، سنت، پیش‌داوری و گفت‌وگو در شکل‌گیری هر معنایی تأکید می‌ورزد (واعظی ۱۳۹۴، ۱۷۵-۱۸۲؛ عبدالکریمی ۱۳۹۸، ۹۸-۱۰۵). گادامر به ما یادآوری می‌کند که مفسر، موجودی بی‌تاریخ و فارغ‌الذهن نیست.

با این حال، ضعف بنیادین و احتمالاً آسیب‌پذیری این نظریه، در «تبيين هنجاری و معرفت‌شناختی مسئله اعتبار»، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند فهم دینی، حقوقی یا اخلاقی است که نه تنها به توصیف فرآیند فهم، بلکه به «داوری»، «تکلیف» و «عمل» مبتنی بر فهم معتبر نیاز دارند. فقدان معیارهای عینی و روشمند برای تمییز، نقد بیرونی و اعتباربخشی الزام‌آور، هرمنوتیک گادامر را در مواجهه با مطالبات سنت‌های دینی که بر عینیت وحی و قصد الهی پای می‌فشرند، با مشکل مواجه می‌سازد.

بنابراین، چالش پیش‌رو نه‌طرد کامل بینش گادامر به‌عنوان نسبی‌گرا، و نه تسلیم بی‌قید

به آن به‌عنوان توصیف نهایی فهم، بلکه «گفت‌وگوی انتقادی و سازنده» با آن است. پرسش اساسی این است: آیا می‌توان مبانی نظریه حجیت اصولی را به‌گونه‌ای بازخوانی و بازسازی کرد که هم ظرفیت توصیفی غنی هرمنوتیک گادامر درباره تاریخمندی و دیالوگ را در خود جذب کند، و هم از سازوکارهای هنجاری و معیارهای عینی برای حفظ اصل انتساب به قصد الهی و ایجاد تکلیف عملی دفاع نماید؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم خروج از بن‌بست تقابل ظاهری و حرکت به‌سوی الگویی تلفیقی و چندسطحی است که در بخش پایانی این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت.

#### ۴. تحلیل تطبیقی و ارائه الگوی سه‌سطحی بازسازی شده حجیت

پس از بازشناسی دو دستگاه روش‌شناختی متمایز در بخش‌های پیشین، یعنی دستگاه اصول فقه امامیه با محوریت مفهوم «حجیت» و هرمنوتیک فلسفی گادامر با محوریت «تاریخمندی رادیکال فهم»، اکنون به مرحله‌ای سرنوشت‌ساز از پژوهش حاضر می‌رسیم. این مرحله، نه تنها مستلزم تحلیل تطبیقی دقیق نقاط افتراق و تقابل این دو پارادایم است، بلکه بیش از هر چیز، نیازمند ارائه راه‌حلی ایجابی برای برون‌رفت از بن‌بست نظری حاصل از این تقابل است. پرسش محوری که کانون این بخش را تشکیل می‌دهد، از این قرار است: چگونه می‌توان بینش‌های ژرف و تکان‌دهنده هرمنوتیک فلسفی مدرن درباره پویایی، تاریخمندی، نقش فعال مفسر و ساختار گفت‌وگویی فهم را به رسمیت شناخت و از آن‌ها بهره گرفت، بی‌آنکه اصل بنیادین و غیرقابل اغماض «اتصال تفسیر معتبر به قصد و مراد الهی» را که ستون فقرات نظریه حجیت در سنت اصولی است، تخریب یا تضعیف نمود؟ فرضیه راهبردی این پژوهش آن است که کلید حل این معضل، نه در نفی یکی به نفع دیگری، که در بازخوانی انتقادی و ارتقای مفهوم حجیت نهفته است. به بیان دقیق‌تر، با گذار

از تصور حجیت به مثابه یک «مجاز پیشینی ثابت» برای طریق کشف، و ارتقای آن به یک «اعتبار اکتسابی و انسجام‌بنیاد» که در پایان یک «فرآیند دیالکتیکی چندسطحی» احراز می‌شود، می‌توان به الگویی غنی‌تر، پویاتر و درعین‌حال مسئولیت‌پذیرتر برای فهم معتبر متن و حیانی دست یافت. این الگو، سازوکار نهان اما زنده در سنت اجتهادی را صورت‌بندی کرده و آن را در برابر چالش‌های نظری جدید مقاوم و پاسخگو می‌سازد.

#### ۱-۴. تحلیل تطبیقی: ریشه‌یابی تقابل در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فهم

برای فهم عمق اختلاف و امکان گفت‌وگو، نخست باید دو افتراق بنیادین میان این دو دستگاه را به روشنی صورت‌بندی کرد. این افتراقات، نه در حاشیه، بلکه در هسته مرکزی هر یک جای گرفته‌اند.

#### الف) افتراق در هستی‌شناسی فهم: کشف در برابر آفرینش

در دستگاه اصول فقه، فهم، فرآیند کشف یک معنای ثابت، عینی و از پیش موجود است. این معنا، در قصد و مراد جدی متکلم الهی نهاده شده و وظیفه مفسر، نیل به این مقصود از طریق ابزارهای عقلایی و زبانی است. معنای مطلوب، واقعیتی فراتاریخی است که مفسر با عبور از ظواهر لفظی (ظهور نوعی) و با کمک قواعد دلالت، به تدریج و با درجاتی از اطمینان (ظن معتبر) به آن نزدیک می‌شود (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۳). این نگاه را می‌توان «هرمنوتیک غایت‌مند و کشف‌محور» نامید که در آن متن، گنجینه‌ای از معانی است و مفسر، جوینده‌ای است که باید کلیدهای زبانی صحیح را برای گشودن آن به کار بندد.

در مقابل، در دستگاه گادامر، فهم یک «رخداد» و در واقع «آفرینش معنایی نو» در لحظه مواجهه دیالکتیکی است. در این نگاه، معنای نهایی و ثابتی از پیش در متن یا قصد مؤلف مستقر نیست. بلکه، معنا در جریان «گفت‌وگوی زنده» میان افق تاریخی متن و افق کنونی مفسر تحقق می‌یابد و متولد می‌شود (Gadamer 2006, 305). متن، نه گنجینه‌ای بسته،

بلکه شریکی گفت‌وگوپذیر است که تنها در نسبت با پرسش‌های مفسر به سخن درمی‌آید. این نگرش را می‌توان «هرمنوتیک رخدادمند و آفرینش‌محور» خواند.

ب) افتراق در نظریه اعتبار

این تفاوت هستی‌شناختی، مستقیم به تفاوت در نظریه اعتبار می‌انجامد. در اصول فقه، مفهوم «حجیت» سنگ بنای نظریه اعتبار است. حجیت، اعتباری است عقلایی-شرعی که شارع مقدس به «طریق نوعی ظنی» (مانند ظهور عرفی) بخشیده است. دلیل این اعطا، «کاشفیت نوعی» این طریق از مراد واقعی است. نتیجه این اعتبار، «تنجیز» (الزام‌آور ساختن عمل برای مکلف) و «تعذیر» (عذرآور بودن آن در پیشگاه الهی) است (مظفر ۱۴۳۰ق، ج ۱: ۷۸). بنابراین، حجیت پلی است معرفتی-حقوقی که فهم ظنی بشری را به تکلیف شرعی قطعی لازم متصل می‌کند.

اما در هرمنوتیک گادامر، چنین نظریه اعتباری با این مختصات وجود ندارد. از آنجاکه مرجع ثابت معناشناختی (قصد مؤلف) منحل شده، معیار نهایی و فراتاریخی برای داوری میان تفاسیر نیز به محاق می‌رود. اعتبار در این دستگاه، امری درون‌ماندگار به «تاریخ اثر» متن و «فرآیند گفت‌وگوی جاری» درون یک سنت تفسیری است. معیارهایی مانند قانع‌کنندگی درونی، غنابخشی به فهم یا پذیرش در سنت زنده، جایگزین معیار عینی کشف از مراد می‌شوند (واعظی ۱۳۹۴، ۱۷۸). این فقدان معیار قطعی، بحران «مرجعیت داوری» را دامن می‌زند و درنهایت، فهم دینی را در معرض خطر نسبی‌گرایی معرفتی قرار می‌دهد؛ نسبییتی که با ادعای هدایتگری فرازمانی وحی در تناقض آشکار است.

این تقابل دوسویه، مفسر متعهد به سنت دینی را در برابر یک «دوراهی خطرناک» قرار می‌دهد: یا باید در «جمود الگوی کشف یک‌سویه» باقی بماند که در آن نقش فعال تاریخ‌مندی مفسر، تأثیر پویای سنت تفسیری و گفت‌وگو محوری فهم به حاشیه رانده

می‌شود، یا باید در «دریای بی‌کران نسبت» غرق شود که در آن اتکا به مرجعیت الهی و امکان داوری عینی میان قرائت‌های مختلف رنگ می‌بازد. راه برون‌رفت از این بن‌بست، نه در طرد مطلق یا قبول بی‌قید، که در بازتعریف انتقادی و سازنده مفهوم حجیت است.

## ۲-۴. الگوی سه‌سطحی بازسازی شده

الگوی پیشنهادی برای خروج از این تقابل، صورتبندی فرآیند فهم معتبر در قالب سه سطح به‌هم‌پیوسته، دیالکتیکی و مرحله‌ای است. در این الگو، «حجیت» از یک «مجوز ثابت از پیش اعطاشده» (که در آغاز راه وجود دارد) به یک «اعتبار اکتسابی و انسجام‌بنیاد» تبدیل می‌شود که در پایان یک مسیر مسئولانه و روشمند و پس از گذر از آزمون‌های متعدد، «احراز» می‌گردد. این الگو درصدد است تا نقاط قوت هر دو دستگاه را در یک کلیت برتر ادغام کند.

### سطح نخست: عرصه انضباط زبانی-عرفی

این سطح، ستون فقرات و دستاورد غیرقابل اغماض اصول فقه را حفظ و تقویت می‌کند. هر فهمی که مدعی معتبر بودن است، ناگزیر باید از «دروازه زبان و عرف» عبور کند. این بدان معناست که فهم، با تکیه بر «ظهور نوعی» متن در چهارچوب عرف زبانی عصر نزول و با التزام عملی به قواعد دلالت اصولی (مانند اصالة الظهور، اصالة الحقیقة، اصالة العموم و اصالة الاطلاق) آغاز شود (نائینی ۱۴۱۸ق، ۱۲۲). این التزام چندین کارکرد حیاتی دارد:

اولاً: باعث جلوگیری از هجوم تفسیرهای ذوقی و سلیقه‌ای می‌شود زیرا هیچ مفسری نمی‌تواند بدون ارائه دلیلی متقن و منطبق بر قواعد، ظهور آشکار الفاظ را نادیده بگیرد. ثانیاً: زبان و روش استدلالی مشترک را تأمین کرده و امکان گفت‌وگوی مشترک را فراهم می‌آورد زیرا این قواعد، به‌مثابه استانداردهای زبان مشترک، زمینه‌ساز نقد، گفت‌وگو و ارزیابی متقابل میان مفسران است.

ثالثاً: عینیت فهم اولیه را تضمین می‌کند چراکه داده آغازین فهم، یک واقعیت بیرونی و اجتماعی (عرف زبانی) است، نه یک توهم یا انگاره کاملاً شخصی. به‌عنوان نمونه در مواجهه با آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (مانده: ۳)، قاعده اصالة الظهور حکم می‌کند که تا زمانی که دلیل قطعی معتبری بر خلاف آن نیابیم، معنای محوری و مستفاد، حرمت خوردن «گوشت مردار» است. این، حداقل مشترک و داده عینی همه مفسران است. بنابراین تفسیر «میته» بر «مردار دل» یا «انسان فاسد القلب» تفسیری ذوقی و خلاف ضابطه خواهد بود.

سطح دوم: عرصه تعمیق تاریخی و آگاهی از پیشینه

این سطح در الگوی پیشنهادی، نقش یک پل ارتباطی حیاتی را ایفا می‌کند. کارکرد اصلی آن، پذیرش سازنده بینش مهم هرمنوتیک گادامر - یعنی «تاریخ‌مند بودن فهم» - و تبدیل آن به یک گام عملی و تقویت‌کننده در روش‌شناسی اصولی است. در اینجا، تاریخ‌مندی نه یک مشکل، بلکه یک منبع غنی برای دستیابی به فهمی عمیق‌تر، دقیق‌تر و آگاهانه‌تر از متن وحیانی محسوب می‌شود. به عبارت ساده‌تر، به جای مبارزه با تاریخ، از آن به‌عنوان یک ابزار شناخت استفاده می‌کنیم.

الف) پایه‌های نظری و رویکرد عملی

گادامر به‌درستی نشان داده که هیچ مفسری با ذهنی خالی و جدا از تاریخ به‌سراغ متن نمی‌آید. همه ما در یک فضای تاریخی، فرهنگی و زبانی خاص زندگی می‌کنیم که پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌هایی را برای ما می‌سازد. از سوی دیگر، خود متن نیز در طول تاریخ، «تاریخ تأثیرگذاری» خود را دارد؛ یعنی مجموعه تفسیرها، برداشت‌ها و فهم‌هایی که از آن شکل گرفته است. نادیده گرفتن این دو سوی تاریخ‌مندی، به فهمی سطحی و ناقص منجر می‌شود.

سطح دوم با پذیرش این واقعیت، آن را به یک فرآیند فعال و سودمند تبدیل می‌کند که شامل دو مرحله به هم پیوسته است:

۱. **خودآگاهی انتقادی مفسر:** ابتدا مفسر باید کوشش کند پیش‌فهم‌ها، فرضیه‌ها، دغدغه‌ها و پرسش‌هایی که از فضای تاریخی خود به متن می‌آورد را بشناسد. آیا نگاه او به اقتصاد، جایگاه زنان یا رابطه دین و حکومت، تحت‌تأثیر اندیشه‌های رایج امروز است؟ این آگاهی، شرط اولیه «گشودگی» در برابر متن است و مانع می‌شود مفسر ناخواسته دیدگاه‌های زمانه خود را تنها تفسیر درست متن بداند. به عبارت دیگر این آگاهی مانع تفسیرهای ذوقی از متن شده و احتمال خطای شناختی را در پیش دیدگان او به نمایش می‌گذارد.

۲. **تعامل عمیق با سنت تفسیری:** این، هسته اصلی سطح دوم است. طبق دیدگاه گادامر، فهم ما از متن، جدا از سنت تفسیری آن ممکن نیست. بنابراین، مطالعه عمیق و نقادانه دیدگاه‌های مفسران، فقها و اندیشمندان گذشته، نه کاری حاشیه‌ای، بلکه بخشی ضروری از فرآیند فهم درست است. این مطالعه اهداف مهمی دارد:

شناخت عمق مفاهیم: با بررسی سیر تاریخی یک مفهوم (مانند «اجتهاد»، «ولایت»، «عدالت»)، می‌فهمیم که این مفاهیم ثابت نبوده‌اند، بلکه در پاسخ به پرسش‌ها و چالش‌های مختلف، ابعاد گوناگونی یافته‌اند.

آشنایی با روش‌های استدلال: سنت، فقط انبوهی از نتایج نیست، بلکه گنجینه‌ای از روش‌ها، دلیل‌ها و چهارچوب‌های استدلالی است. مفسر می‌آموزد پیشینیان چگونه از نص، عقل و دیگر منابع برای استنباط استفاده کرده‌اند.

شناسایی قواعد کلی: در پس انبوه فتواها و تفسیرهای جزئی، شبکه‌ای از قواعد کلی (مانند قواعد فقهی) و اهداف عمومی (مقاصد شریعت) نهفته است. مطالعه تاریخی به ما کمک می‌کند این اصول را استخراج و درک کنیم.

شرکت در گفت‌وگوی تاریخی: وقتی مفسر امروزی نظر یک فقیه یا مفسر قدیمی را می‌خواند و می‌سنجد، در حال شرکت در مکالمه‌ای فراتر از زمان است. این گفت‌وگو، دیدگاه او را گسترش داده و از تنهایی در تفسیر رها می‌کند.

اصلاح پیش‌فهم‌ها: روبه‌رو شدن با سنت، مانند دیدار با یک «دیگری» است که می‌تواند پیش‌فهم‌های اولیه مفسر را به چالش بکشد، تأیید کند یا تغییر دهد. این همان فرآیند دیالوگ است که گادامر توصیف می‌کند.

ب) نمونه‌های عینی در استنباط فقهی

نمونه اول: مسئله «ربا» و سیستم‌های مالی جدید

یک فقیه یا پژوهشگری که می‌خواهد درباره درستی عملیات بانکی مبتنی بر بهره حکم دهد، نمی‌تواند مستقیم و بدون واسطه از آیات قرآن (سطح اول) به نتیجه‌ای روشن برسد. او ناچار است به سنت فقهی مراجعه کند تا ببیند مفهوم «ربا» در تاریخ فقه چگونه فهمیده و اجرا شده است. این مطالعه تاریخی نشان می‌دهد:

تعریف «ربا» و شرایط تحقق آن، موضوع بحث‌های پیچیده و طولانی میان فقهای مختلف بوده است. از سوی دیگر تطبیق این احکام کلی بر موارد متغیر، مانند انواع پول و قراردادهای جدید، همواره چالشی برای فقها ایجاد کرده و پاسخ‌های گوناگونی داده شده است. همچنین در پس این اختلاف‌نظرها، قواعد و اصول مشترکی مانند منع ظلم، لزوم عدالت در معاملات و توجه به «دلیل احکام» دیده می‌شود.

این آگاهی تاریخی، چند فایده دارد: اولاً، فقیه امروزی را از ساده‌انگاری و حکم‌دادن شتابزده باز می‌دارد. ثانیاً، به او نشان می‌دهد فقه یک سامانه پویای حل مسئله است که همواره با واقعیت‌های اقتصادی در تعامل بوده. ثالثاً، گنجینه‌ای از استدلال‌ها و روش‌های تحلیل در اختیار او می‌گذارد. بنابراین، استنباط او نیز باید ادامه این گفت‌وگوی خردورانه با

سنت باشد. این نگاه، به استنباطی هماهنگ با روح شریعت و آگاه از پیچیدگی‌ها می‌انجامد.

نمونه دوم: تحلیل فقهی «قرارداد بیمه»

پدیده حقوقی جدیدی مانند «بیمه»، که در متون قدیم فقهی به‌صراحت نیامده، نمونه خوبی برای نشان دادن کارکرد سطح دوم است. در این موارد، سنت فقهی نه به‌عنوان منبع «نص خاص»، بلکه به‌عنوان منبع «روش و اصل» عمل می‌کند. بررسی تاریخی نشان می‌دهد فقها در مواجهه با قراردادهای دارای «خطر» یا «ابهام»، این عناصر را به‌عنوان موانع احتمالی برای درستی قرارداد شناخته‌اند. برای حل این مشکل، به قواعد کلی شریعت مانند «قاعده لاضرر»، «اصل درستی قراردادها» و «جلب سود و دفع زیان» استناد کرده‌اند. باتوجه‌به این اصول، به تحلیل سود و زیان واقعی قراردادها پرداخته و گاه با شرط‌گذاری، آن‌ها را در چهارچوب شرع جای داده‌اند.

بنابراین، فقیه امروزی در تحلیل بیمه، به‌جای جست‌وجوی «عقد بیمه» در کتاب‌های قدیمی، به کشف و استفاده از همان اصول و قواعدی می‌پردازد که اندیشمندان گذشته در حل مسائل مشابه به‌کار برده‌اند. او قرارداد بیمه را با این پرسش می‌سنجد: آیا این نهاد، با اصول کلی عدالت، نفی ضرر و تحصیل سود که در سنت فقهی ثابت شده، همخوانی دارد؟ این روش، فهمی را تولید می‌کند که ریشه در حکمت عملی شریعت دارد و محصول تعامل پویا با سنت تفسیری است.

ج) جمع‌بندی و نقش سطح دوم در کل الگو

گذر از سطح دوم، مفسر را از وضعیت یک مفسر تنها و بی‌اطلاع از گذشته خارج کرده و به عضوی آگاه و مسئول در جامعه تفسیری امت تبدیل می‌کند. نتیجه این سطح، فهمی است که از سطحی‌نگری دور است، از پیشینه آگاهی دارد و از روش‌ها و اصول آزموده شده بهره

می‌برد. این «ماده اولیه» غنی شده، سپس به سطح سوم منتقل می‌شود، جایی که باید در گفت‌وگویی خلاق با مسائل جدید زمانه قرار گیرد. بدین ترتیب، سطح دوم نه تنها پاسخی به چالش تاریخمندی است، بلکه با عمق بخشیدن به فهم، پایه استدلالی محکم‌تری برای دستیابی به «اعتبار» در مرحله نهایی فراهم می‌آورد.

به تعبیر فنی‌تر این سطح از فهم، به مثابه قرائن متصله یا قرائن ارتکازی عمل کرده و دایره دلالت تصویری موضوع حکم شرعی را توسعه داده یا تضییق می‌کند. این امر در فرایند استنباط نه تنها مانع فهم درست از متن وحیانی نیست بلکه به منزله شرط ضروری برای فهم عمیق و دقیق معنای تصویری کلام متکلم هست زیرا یکی از شروط حصول اطمینان و یقین به معنای تصویری کلام و سپس مراد استعمالی، فحص و یأس از قرائنی است که دایره معنای کلام را دستخوش توسعه یا تضییق می‌کند. این امری است که فقهای سلف و معاصر در استنباطات فقهی خود کاملاً به آن پایبند بوده و از آن استفاده کرده‌اند.

سطح سوم: عرصه گفت‌وگوی حجیتی مسئله‌محور (اعتباربخشی، نوآوری و پاسخگویی)  
 این سطح، نقطه عطف الگوی پیشنهادی است. در اینجا، پرسش‌های نو، پیچیده و بی‌سابقه زمانه (پزشکی، زیست‌فناوری، اقتصاد شبکه‌ای، اخلاق اجتماعی و...) با ذخیره معنایی غنی شده و تصفیه‌شده از سطوح اول و دوم، وارد یک «گفت‌وگوی سازنده، چالش‌برانگیز و نظام‌مند» می‌شوند. فهم یا حکم نهایی مستنبط، تنها هنگامی شایسته عنوان «حجت» خواهد بود که بتواند چهار معیار زیر را به‌طور هم‌زمان و متقن برآورده سازد:

۱. انضباط زبانی (معیار نص‌پایی): توانایی تبیین روشن و مستدل، منطبق بر قواعد اصولی، درباره چگونگی استخراج این حکم یا نظر از ظواهر نص. این معیار، اتصال فهم به متن را تضمین می‌کند.

۲. صراحت تاریخی (معیار سنت‌پایی): توانایی نشان‌دادن آگاهی عمیق و نقادانه از سنت

تفسیری و تبیین دقیق نسبت حکم جدید با آن سنت (آیا تأیید، بسط، تخصیص، تعدیل یا تصحیح است؟). این معیار، اتصال فهم به جریان تاریخ تفکر دینی را نشان می‌دهد.

۳. انسجام منظومه‌ای (معیار کلان‌نگری): توانایی نشان‌دادن سازگاری درونی و بیرونی این فهم با «کل‌انگاره اسلامی» و اصول کلان و ارزش‌های بنیادین شریعت، مانند عدل، رحمت، مصلحت، رفع حرج، حفظ نظام و تعقل. این معیار، صحت فهم را در نسبت با منظومه بزرگ‌تر دین می‌سنجد.

۴. ثمره عملی هدایتی (معیار غایت‌شناسی): توانایی تبیین این که این فهم و حکم مستنبط، چگونه در عرصه عمل فردی و اجتماعی به «هدایت به حیات طیبه»، «حل معضلات عینی جامعه»، «تقرب به خدا» یا «تحقق اهداف عالی شریعت» کمک می‌کند. این معیار، کارآمدی و غایت‌مندی فهم را محک می‌زند.

مثال فقهی: استنباط حکم «پیوند عضو از جسد میت مسلمان» برای نجات جان بیماران.

پرسش محرک زمانه: امکان نجات جان انسان‌ها از طریق پیوند عضو. عبور از سطح یک: نصوص دال بر حرمت اهانت و هتک حرمت میت مسلمان، ظهور در حرمت هرگونه تعرض غیرمجاز دارند.

عبور از سطح دو: مطالعه تاریخ فقه نشان می‌دهد این حرمت اولیه، در موارد «ضرورت شدید» یا «اهمیت بالاتر» (مانند نجات جان یک انسان زنده یا آموزش طب) تخصیص خورده است.

ورود به سطح سه (گفت‌وگویی حجیتی): فقیه استدلال می‌کند که حکم جواز مشروط: از حیث انضباط زبانی، با قاعده «اهم و مهم» و حمل «تعرض حرام» بر جواز در مقام علاج قطعی، قابل توجیه است.

از حیث صراحت تاریخی، با سنت فقهی تقدیم مصلحت حیات بر برخی محرمات در موارد ضرورت، هماهنگ است.

از حیث انسجام منظومه‌ای، با قواعد کلانی چون «لاضرر»، «حفظ نفس» (از اهم ضروریات)، «جلب مصلحت» و «دفع مفسده» در سازگاری کامل است.

از حیث ثمره عملی هدایتی، نتیجه آن نجات جان‌های بسیاری و تحقق عالی‌ترین اهداف شریعت (حفظ نفس) است.

اعتبار نهایی: حکم «جواز مشروط با رعایت شروط احترام»، حجیت خود را نه از یک نص واحد، بلکه از «موفقیت در این فرآیند دیالکتیکی سه‌سطحه و برآوردن هم‌زمان معیارهای چهارگانه» کسب می‌کند. توقف در سطح یک به «جمود» و اقدام بدون ضابطه در سطح سه به «نسبیت و واکنش‌گرایی» می‌انجامد.

### ۳-۴. دستاوردهای الگوی بازسازی شده و جمع‌بندی نهایی

الگوی سه‌سطحه پیشنهادی، صرفاً یک نظریه انتزاعی نیست، بلکه دستاوردهای عینی و کاربردی روشنی برای روش‌شناسی فهم دینی به ارمغان می‌آورد:

۱. فراروی از دوگانه بی‌ثمر عینیت مطلق/نسبیت کامل: این الگو، «عینیت دیالوژیک و اکتسابی» را جایگزین دو سرطیف افراطی می‌سازد. عینیت، نه داده ابتدایی، بلکه حاصل نهایی یک فرآیند آزمون‌پذیر، چندضلعی و مبتنی بر انسجام‌بخشی است.

۲. احیای «اخلاق تفسیر» و مسئولیت‌پذیری مفسر: در این چهارچوب، مفسر نه ناقل منفعل نص، و نه سازنده خودسر معنا، بلکه «پاسخ‌گوی فعال» در برابر سه ضلع متن (نص)، سنت (تاریخ تفکر) و زمانه (واقعیت کنونی) است. «حجیت» محصول این مسئولیت‌پذیری همه‌جانبه است.

۳. تأسیس الگویی برای «فقه پویا» و «حکمت عملی» سیال: این مدل، فقه را از یک

«مکانیک نصّ» ایستا و خشک، به یک «حکمت عملی» زنده، سیال، خردورز و «حیات‌ساز» ارتقا می‌دهد که توانایی استنباط احکام و جهت‌گیری‌های پاسخگو در برابر مسائل مستحدثه پیچیده را دارد.

۴. ارائه نمونه‌ای از روش‌شناسی نقاد و گفت‌وگومحور در علوم انسانی اسلامی: این الگو نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با جذب انتقادی، انتخابی و خلاقانه بینش‌های فلسفی مدرن، بدون ازدست‌دادن هویت و مبانی، گنجینه عظیم سنت اسلامی را برای فهم و حل چالش‌های جهان معاصر به‌کار بست.

در نتیجه نهایی باید تأکید کرد که الگوی بازسازی‌شده، در حقیقت تحلیل فلسفی، صورت‌بندی روشمند و دفاع عقلانی از همان سازوکار هوشمند و زنده‌ای است که در سنت اجتهادی شیعه جاری و ساری بوده است. این مدعا، ادعای کشف روشی کاملاً جدید نیست، بلکه اذعان به ظرفیت درونی بالای نظریه حجیت برای توسعه، بازسازی و گفت‌وگوی انتقادی با دیگر پارادایم‌هاست. بازخوانی حجیت به‌مثابه یک «الگوریتم فهم مسئله‌محور» که اعتبار را در پایان یک فرآیند دیالکتیکی و چندمعیاره احراز می‌کند، نشان می‌دهد که این نظریه نه‌تنها در برابر چالش‌های هرمنوتیک مدرن تاب می‌آورد، بلکه می‌تواند به اصلی‌پویاتر و کارآمدتر در قلب روش‌شناسی فهم دینی تبدیل شود. این چهارچوب، ظرفیت فقه و اندیشه اسلامی را به‌مثابه یک «نظام معرفتی زنده، خردورز، مسئولیت‌پذیر و هدایت‌بخش» در جهان پیچیده و پرشتاب معاصر به‌شکلی قانع‌کننده به نمایش می‌گذارد.

## ۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی

این پژوهش با هدف تحلیل مبانی روش‌شناختی «حجیت» در فهم متن وحیانی و بررسی

نسبت آن با هرمنوتیک فلسفی گادامر آغاز شد. مسئله محوری، چگونگی تبیین اعتبار معرفتی تفسیری بود که بتواند فهم را به اراده الهی منتسب کند و در عین حال، پویایی و تاریخمندی فهم انسانی را نادیده نگیرد.

یافته‌های تحقیق نشان داد که دو دستگاه نظری اصول فقه و هرمنوتیک گادامر، در هستی‌شناسی فهم و نظریه اعتبار، در تقابلی بنیادین قرار دارند. اصول فقه با مفاهیم دقیقی چون «ظهور نوعی»، «کاشفیت»، «مراد جدی» و «حجیت»، فهم را فرآیندی غایت‌مند برای کشف قصد متکلم الهی می‌داند و اعتبار (حجیت) را به امکان انتساب فهم به آن مراد واقعی گره می‌زند (آخوند خراسانی ۱۴۰۹ق؛ نائینی ۱۴۱۸ق؛ صدر ۱۴۱۷ق). در مقابل، هرمنوتیک گادامر فهم را رخدادی تاریخی و گفت‌وگومحور می‌داند که در «امتزاج افق‌ها» و تحت تأثیر پیش‌داوری‌های مفسر شکل می‌گیرد. این دستگاه، با به حاشیه راندن مرجعیت نهایی مؤلف و فقدان نظریه‌ای روش‌مند برای «حجیت» به معنای اصولی، فهم دینی را در معرض نسبی‌گرایی معرفتی قرار می‌دهد (گادامر ۱۹۶۰؛ واعظی ۱۳۹۴).

نوآوری اصلی این مقاله، ارائه «الگوی سه‌سطحی بازسازی‌شده حجیت» به منزله راه‌حلی برای این تقابل بود. این الگو با هدف تلفیق انتقادی نقاط قوت هر دو دستگاه طراحی شد و مفهوم حجیت را از یک «مجزو پیشینی ثابت» به یک «اعتبار اکتسابی و انسجام‌بنیاد» ارتقا داد که در پایان یک فرآیند دیالکتیکی احراز می‌شود:

۱. سطح زبانی-عرفی (عرصه انضباط و عینیت‌بخشی): این سطح، دستاورد اصول فقه در ایجاد انضباط عقلایی و عینیت اولیه را از طریق تکیه بر «ظهور نوعی» و قواعد دلالت (مانند اصالة الظهور) حفظ می‌کند. این پایه، امکان نقد مشترک و جلوگیری از تفسیرهای دل‌بخواهی را فراهم می‌سازد.

۲. سطح تاریخی-اثری (عرصه تعمیق و غنابخشی): در این سطح، بینش گادامری

در باره تاریخمندی، نه به مثابه مانع، بلکه به عنوان بستری برای غنابخشی و تعمیق فهم، به شکلی انتقادی جذب می‌شود. مفسر از طریق مطالعه نظام‌مند «سنت تفسیری» و بازشناسی پیش‌فهم‌های خود، فهمش را بافت‌مند کرده و در یک گفت‌وگوی تاریخی گسترده شرکت می‌جوید.

۳. سطح گفت‌وگوی حجیتی مسئله‌محور (عرصه اعتباربخشی و نوآوری): این سطح، پرسش‌های نوین زمانه را با ذخیره معنایی سطوح پیشین درگیر یک گفت‌وگوی نظام‌مند می‌کند. فهم نهایی تنها زمانی واجد «حجیت» خواهد بود که چهار معیار را هم‌زمان برآورده سازد: الف) انضباط زبانی (اتصال مستدل به نص)؛ ب) صراحت تاریخی (آگاهی نقادانه از سنت و تبیین نسبت با آن)؛ ج) انسجام منظومه‌ای (سازگاری با کل‌انگاره و مقاصد عالیه دین)؛ و د) ثمره عملی هدایتی (کارآمدی در حل معضلات و تحقق حیات طیبه).

این الگو، با بهره‌گیری از مثال‌های عینی فقهی (مانند استنباط حکم «پیوند عضو» یا تحلیل «ربا» در اقتصاد جدید)، نشان داد که چگونه می‌توان از دو خطر تقلیل‌گرایی نص‌بنیاد (توقف در سطح اول) و تسلیم بی‌ضابطه به پرسش نو (پرش به سطح سوم بدون گذر از مراحل پیشین) اجتناب کرد و به فهمی مقید به متن، آگاه از تاریخ و پاسخگو به زمانه دست یافت.

دستاورد نهایی پژوهش حاضر را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

۱. فراروی از دوگانه جمود/نسبیت: الگوی پیشنهادی، از بن‌بست نظری انتخاب میان عینیت ساده‌لوحانه و نسبیت رادیکال می‌گذرد. عینیت، دیگر داده آغازین نیست، بلکه حاصل نهایی یک فرآیند آزمون‌پذیر و چندمعیاره است.

۲. احیای اخلاق تفسیر و مسئولیت‌پذیری مفسر: در این چهارچوب، مفسر در برابر سه ضلع متن (نص)، سنت (تاریخ تفکر) و زمانه (واقعیت کنونی) مسئول است. «حجیت» محصول مسئولیت‌پذیری او در این میدان سه‌گانه و پاسخگویی مستدل به مطالبات هر یک است.

۳. تأسیس الگویی برای فقه پویا و علوم انسانی اسلامی: این مدل نشان می‌دهد که نظریه حجیت، ظرفیت تبدیل شدن به یک روش‌شناسی زنده، مسئله‌محور و گفت‌وگو‌محور را دارد که می‌تواند هم از گنجینه روشمند سنت اسلامی صیانت کند و هم با جذب بینش‌های انتقادی مدرن، به تولید معرفت دینی پاسخگو در برابر مسائل مستحدثه پردازد. این الگو، فقه را از یک «مکانیک نص» به یک «حکمت عملی سیال و حیات‌ساز» ارتقا می‌دهد.

در پایان باید تأکید کرد که دستگاه اصول فقه، با تکیه بر نظریه عمیق حجیت، نه تنها در برابر چالش هرمنوتیک مدرن تاب می‌آورد، بلکه با بازسازی روشمند، می‌تواند الگویی پیشرو برای فهم وحیانی در جهان معاصر ارائه دهد. الگوی سه‌سطحی، در حقیقت، تحلیل و صورت‌بندی نظام‌مند همان سازوکار پویا و خردورزانه‌ای است که در سنت اجتهادی زنده شیعه جاری بوده است. این چهارچوب، ظرفیت فقه و اندیشه اسلامی را به مثابه یک «نظام معرفتی زنده، عقلایی، مسئولیت‌پذیر و هدایت‌بخش» معرفی می‌کند و گامی در مسیر تدوین پارادایمی بومی و استوار برای علوم انسانی برآمده از میراث اسلامی برمی‌دارد. گام بعدی، بسط و آزمون عملی این الگو در حوزه‌های گوناگون فقهی، تفسیری و کلامی، و نیز واکاوی ظرفیت آن در مواجهه با مسائل پیچیده اخلاقی-اجتماعی در جوامع متکثر است.

## منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم. ۱۴۰۹ق. کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۲. انصاری، مرتضی. ۱۴۱۵ق. المکاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۳. \_\_\_\_\_ . ۱۴۱۹ق. فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴. خویی، سیدابوالقاسم. ۱۴۱۰ق. مصباح الأصول. تقریر: محمد سرور واعظ الحسینی. قم: مکتبه الداوری.
۵. صدر، سیدمحمدباقر. ۱۴۰۶ق. بحوث فی علم الأصول. تقریر: سید محمود هاشمی شاهرودی. قم: مرکز الابحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
۶. عبدالکریمی، بیژن. ۱۳۹۸. هرمنوتیک، کتاب و سنت. تهران: نشر نقد فرهنگ.
۷. فیاضی، مسعود. ۱۴۰۱. اصول فقه و نقد هرمنوتیک فلسفی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸. \_\_\_\_\_ . ۱۴۰۲. اصول فقه و هرمنوتیک روش شناختی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. گادامر، هانس گئورگ. ۱۳۸۷. مسئله آگاهی تاریخی. ترجمه م. رشیدیان. تهران: نشر نی.
۱۰. \_\_\_\_\_ . ۱۳۹۷. حقیقت و روش: مبانی هرمنوتیک فلسفی. ترجمه م. خاتمی. تهران: نشر مهریستا.
۱۱. مظفر، محمدرضا. ۱۴۳۰ق. أصول الفقه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. نائینی، میرزاحمدحسین. ۱۴۱۸ق. فوائد الأصول. تقریر: محمدعلی کاظمی خراسانی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۱۳. واعظی، احمد. ۱۳۸۰. «تحول هرمنوتیک در غرب: از شلایرماخر تا گادامر». نامه مفید، (۳)۷، ۱۱۷-۱۳۲.
۱۴. \_\_\_\_\_ . ۱۳۹۴. هرمنوتیک و فهم دینی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۵. هایدگر، مارتین. ۱۳۸۶. هستی و زمان. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: فکنوس.
16. Gadamer, H.-G. 2006. **Truth and Method**. Trans. J. Weinsheimer & D. G. Marshall. Continuum. (Original work published 1960).
17. Griswold, C. L. 2002. **Platonic Writings/Platonic Readings**. Pennsylvania State University Press.